

به یاد دکتر محمدعلی مجتهدی

بر بلندای البرز

ایرج باباحاجی



غریب است آدمی بخواد درباره کسی بنویسد که او را هرگز ندیده. ولی با توجه به خواننده ها و شنیده هایم درباره او می توانم گواهی بدهم که نمونه يك معلم دلسوز و فداکار ایرانی است. مثل آن معلمی که سال گذشته در آن سیاه زمستان بخاری آتشین و زنجیر پاره کرده کلاس را با دست های نحیفش برداشت و دوید تا با فدای جانش چشم زخمی به امانت های اهالی نیفتد و یا دیگر آموزگاری که در خطه شمال سر و صورتش را به آتشی سپرد که آمده بود تا دانش آموزانش را ببلعد. این حکایت تمام معلمان و فرهنگیان این مرز و بوم است. تا بوده آنها بار غم دانش آموزان خود را به دوش کشیده اند، او هم از همین قماش بود. پنهانی به حاجی مقدم رئیس کارخانجات پارچه بافی مقدم زنگ می زد تا با کمک او به دانش آموزان بی بضاعت کمک کند بدون آنکه دانش آموزان متوجه بشوند. چند صد دست لباس می خرید به عنوان جوایز دبیرستان البرز در اختیار دانش آموزان بی بضاعت قرار می داد. هیچ زمانی از ۵۵۰۰ نفر دانش آموز البرز کسی متوجه نمی شد که ۵۰۰ نفر مجانی تحصیل می کنند و حتی پول توجیبی هم می گیرند. این روزها در این گرمای تابستانی و سکوت حاکم بر آن ساختمان قدیمی دبیرستان البرز که خوب دقت کنی بی اختیار یاد و تصویر او در ذهنت جان می گیرد. دکتر محمدعلی مجتهدی تمام سال های عمرش را با یاد و نام البرز گذراند و به

مرز پیری رساند. انگار که او ماهی بود و البرز آب. این دو همواره با هم بودند و گذشتند و آمدند و امروز به اینجا رسیدند، با این تفاوت که البرز مانده و او رفته و از او تنها یادی و نامی در میان است. «سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز». دکتر محمدعلی مجتهدی در اول مهر سال ۱۲۸۷ هجری شمسی در لاهیجان به دنیا آمد، او تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان حقیقت آن شهر به اتمام رساند. او در سن هفده سالگی به تهران آمد و در دانش سرای عالی ثبت نام کرد و مشغول تحصیل شد. مجتهدی بعدها از این دانش سرا به مدرسه شرف رفت و تحصیلات دبیرستانی خود را تکمیل و در سال ۱۳۱۰ دیپلم خود را از آنجا دریافت کرد. دکتر مجتهدی بعد از اخذ دیپلم در تابستان همان سال در آزمون اعزام محصل به خارج شرکت کرد و بعد از قبولی در آن آزمون برای ادامه تحصیل و اخذ مدرک کارشناسی راهی فرانسه شد. محمدعلی مجتهدی مدت یک سال در مدرسه شبانه روزی «بلز پاسکال» شهر «کلرمون فران» به آموزش زبان فرانسه پرداخت. پس از پایان این دوره او وارد دانشگاه شهر لیل شد و توانست با اخذ مدرک کارشناسی ریاضیات از آنجا فارغ التحصیل شود. او یکی از دانشجویان ممتاز این رشته در دانشگاه بود. از آنجا که دانشجویان ممتاز می توانستند به رایگان ادامه تحصیل دهند او با تشویق نماینده فرهنگی ایران در فرانسه به پاریس منتقل شد و در دانشگاه سوربن تحصیلاتش را ادامه داد. در آنجا دوره فوق لیسانس را با موفقیت گذراند و توانست با درجه «شایان افتخار» درجه دکترای دولتی ریاضیات را به دست آورد. او نخستین دکتر ریاضیات ایران بود. مجتهدی بعد از ازدواج با یک دختر فرانسوی در سال ۱۳۱۷ با هزار امید و آرزو راهی ایران شد. (دکتر مجتهدی بعد از گذراندن این مراحل و این مرارت ها همواره به شاگردان خود توصیه می کرد که بعد از اتمام تحصیلات خارجی خود حتماً به وطن بازگردند.) مجتهدی در مراجعت به ایران با سمت دانشیار ریاضی در دانش سرای عالی مشغول به تدریس شد. دیری نپایید که به خدمت نظام وظیفه خوانده شد و با درجه ستوان دومی در شهر اهواز مشغول خدمت شد. ماجرای سربازی او با هجوم قوای روس و انگلیس به ایران منتهی شد و او به تهران بازگشت. دوران خدمت در اهواز برای او یکی از تلخ ترین خاطرات بود. روزهایی که او بی پول و بی پناه در آن شهر غریب با یک همسر فرانسوی نمی دانست چه کار کند. بعد از پایان این دوران او در دانشکده فنی مشغول تدریس ریاضی شد و همزمان نیز مسئولیت شیفت شبانه دبیرستان البرز را به عهده گرفت. این مسئولیت شیفت شبانه بعد از سه سال در سال ۱۳۲۳ به ریاست دبیرستان البرز منتهی شد، مسئولیتی که سی و چهار سال طول کشید. مدرسه البرز در سال ۱۲۵۲



خورشیدی در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه به وسیله يك هیات آمریکایی تاسیس شد. این مدرسه در آغاز ۴ کلاسه بود و بعدها به مرور زمان به صورت ۶ کلاسه درآمد و به وسیله مستر هوارد آمریکایی اداره می شد. این مدرسه سالانه ۵۰ شاگرد از فرزندان اعیان و اشراف تهران را می پذیرفت و آنها را آموزش می داد. هوارد پس از ۲۵ سال کار در ایران در سال ۱۲۷۷ از ایران رفت و دکتر جردن به اتفاق همسرش اداره این مدرسه را به عهده گرفت و آن را تبدیل به کالج شبانه روزی البرز کرد. نام کالج البرز یا مدرسه آمریکایی ها در آن زمان در میان دیگر مدارس و مدرسه ژاندارك فرانسویان نام جدیدی بود و خیلی از خانواده ها با آن و آمریکایی ها زیاد آشنا نبودند. دکتر ساموئل ام. جردن و دیگر دوستان آمریکایی اش مانند دکتر بلیر و دکتر مک داول خدمات آموزشی چشمگیری در ایران انجام دادند. آنها علاوه بر این کارها بیمارستان ها و درمانگاه های رایگان برای تهیدستان در تهران و چند شهر ایران بنا کردند و چندی بعد دکتر جردن دبیرستان پیشرفته، یا کالج البرز را در شمال تهران آن روزگار تاسیس کرد که اکثر دبیران آن آمریکایی بودند و برای دانش آموزان شهرستانی دارای خوابگاه بود. او و همسرش خانم دولیتل علاوه بر کارهای آموزشی دانش آموزان کالج البرز را به گردش دسته جمعی کوهپیمایی در تجریش و پیک نیک سرپل آب کرج (بلوار کشاورز) می بردند. این کالج تا سال ۱۳۱۹ به دست دکتر جردن و همسرش اداره می شد تا اینکه در این سال به دستور رضاخان تمام تاسیسات این مدرسه توسط دولت خریداری شد و دبیرستان البرز دولتی شد. دکتر جردن چهل و يك سال از عمر خود را صرف البرز کرده بود و نمی توانست از آن دل بکند، او حتی نامه ای به رضاخان نوشت و درخواست کرد به عنوان يك معلم آنجا بماند و کارش را ادامه بدهد اما شاه قبول نکرد و ریاست البرز بعد از جردن به عهده وحید تتکابنی گذاشته شد. بعد از تتکابنی که ریاستش يك سال بیشتر طول نکشید محمدعلی پرتوی به ریاست

رسید. بعد از پرتوی به ترتیب حسن نوقی و در اسفند ۱۳۲۱ دکتر لطفعلی صورتگر استاد دانشگاه به ریاست این دبیرستان رسیدند. اما آنها هم زیاد نبودند تا اینکه در سال ۱۳۲۳ دکتر محمدعلی مجتهدی به ریاست البرز رسید، وظیفه ای که برخلاف اسلاف قبلی چند ماهه و يك ساله نشد و این بار سی و چهار سال طول کشید. مدت زمانی که نام مجتهدی و البرز را با هم پیوند داد. استاد زین العابدین مومن در آن سال های گذشته این موضوع را این گونه مثال می زد: دو مقام در ایران قابل تغییر نیست یکی مقام پادشاهی و آن دیگری ریاست البرز و مجتهدی. عجیب که هر دوی آنها در سال ۱۳۵۷ از پست های خود کنار رفتند. یکی گرفتار قهر انقلاب شد و آن دیگری هم مستعفی شد. دکتر محمدعلی مجتهدی طی این سی و چهار سال با حفظ ریاست البرز به مدیریت و ریاست دانشگاه های شیراز و پلی تکنیک و دانشگاه ملی هم رسید اما خیلی سریع آنها را وا گذاشت و به همان البرز مشغول شد. او در ریاست دانشگاه ملی ۵ ماه بیشتر دوام نیاورد. علت تمام این کناره گیری ها و استعفاها به اخلاق او برمی گشت، او اهل سازش و تبنانی و سفارش نبود. او مردی بود پایبند به اصول که از وجدانی بیدار، اعتماد به نفس و اراده ای قوی برخوردار بود. او با این صفات و همان اعتماد به نفس ذاتی خودش جلوی هر کس و هر مقامی ایستادگی می کرد و اهل سفارش و زد و بند نبود. معروف است در آن سال ها و هنگام ثبت نام دانش آموزان در البرز که در ماه های نخست تابستان انجام می شد خانواده های تهرانی از شب قبل روز ثبت نام هجوم می آوردند و در ورودی دبیرستان جا می گرفتند و شب آنجا می خوابیدند تا فردای ثبت نام از قافله البرزیان جا نمانند. همه می دانستند که رئیس دبیرستان یعنی دکتر مجتهدی اهل رابطه و نامه و سفارش و پارتی بازی نیست. برای او بین فرزند يك رفتگر شهرداری و فرزند يك سپهبد یا فرزند يك وکیل فرقی وجود نداشت و در روز ثبت نام فقط به نمره معدل توجه می کرد حتی چند صدم نمره نیز برای او مهم بود. معدل های ۲۰ و ۹۹/۱۹ و ۹۸/۱۹ خیلی زود سهمیه ۶۰۰ نفری روزانه را پر می کردند و الباقی معدل ها تا ۱۸ و ۵/۱۸ به البرز شبانه می رفتند. کار ثبت نام و رتبه بندی نیز همیشه با نمایندگان والدین بود تا بعد حرفی پیش نیاید. اگر مراجعه کننده ای با نامه می آمد، مجتهدی نامه را می گرفت و بدون باز کردن به کناری می انداخت و حرف او را می شنید. او همیشه به همه احترام می گذاشت و حتی می گفت هر مقامی که نامه نوشته برای من محترم است اما من حرف های شما را می شنوم و اگر از عهده ام برآید انجام می دهم. او در دوران تحصیل دانش آموزان البرزی همیشه دفترچه هایی را تنظیم می کرد و نام محصلین را در آن می نوشت و تمام نمره های آنها را ثبت می کرد و رسیدگی می کرد. تمام یادگار او در دوران دوری از البرز همین سی و چهار دفترچه بود که نام تمام دانش آموختگان البرز در آن ثبت شده بود. مجتهدی بعد از انقلاب در دوران اقامت در پاریس می خواست از روی همین دفترچه ها دایره المعارفی برای البرز به وجود بیاورد که در آن نام تمام دانش آموزان و تحصیلات و مقام آنها ذکر شده بود اما

دریغ که با مرگ او این کار به سرانجام نرسید. مجتهدی در تمام روزهای تحصیل مواظب دانش آموزان بود و به تمام کارهای آنها نظارت داشت. او برنامه های تفریحی و سرگرمی نیز در سالن مدرسه برپا می کرد و هر بار شخصیتی را برای سخنرانی دعوت می کرد تا دانش آموزان را با اصول زندگی آشنا کند. او مانند عقابی بر بلندای البرز مواظب تمام جزئیات بود. شیوه او برای آموزش و پرورش دانش آموزان بهترین و سریع ترین شیوه بود. او همیشه اهداف سراسر است و مستقیم را انتخاب می کرد و از پرداختن به ظاهر سازی و امور فرعی پرهیز داشت. علاوه بر اینها بر روی کار معلمین و دبیران البرز نیز نظارت داشت و به تمام مشکلات و گرفتاری های آنها واقف بود. او معتقد بود دبیر یا يك استاد بدون دغدغه مالی و شغلی می تواند بهتر آموزش دهد و تدریس کند. همان کاری که در دانشگاه صنعتی کرد و برای اولین بار حقوق استادان را ماهیانه پنج هزار تومان تعیین کرد تا بدون دغدغه اجاره خانه و معیشت و رفت و آمد به کار آموزش برسند. او به تمام دانشجویان عازم به خارج که برای خداحافظی نزد او می آمدند می گفت دو چیز را فراموش نکنید؛ یکی زن خارجی نگیرید چون هم او را بدبخت می کنید و هم خودتان را گرفتار می کنید، دوم فراموش نکنید از این مملکت که رفتید باید برگردید و به این ملت خدمت کنید. او همواره دانش آموختگان را به بازگشت به میهن و خدمت به مردم تشویق می کرد. دکتر مجتهدی در تمام دوران خدمت در البرز سر و کله زدن با دانش آموزان را با انواع پست های مهم سیاسی و دولتی تعویض نکرد. او حتی حاضر به پذیرش وکالت لاهیجان در مجلس- سناتور انتصابی گیلان یا تهران - نشد. تمام این خصوصیات باعث تعجب شاه شد و برای اولین بار با آدمی روبه رو شد که دنبال پست و مقام و چاپلوسی نبود. همین اخلاق باعث شد تا شاه به او دو پیشنهاد نماید. ۱- به عنوان سفیر کبیر فرهنگی به اوضاع دانشجویان مستقر در اروپا و آمریکا رسیدگی نماید و با شنیدن مشکلات و در دسر آنها در دیار غربت به کمک آنها بشتابد تا این دانشجویان بعد از اتمام تحصیل به کشور خود بازگردند (در آن زمان سفرا و کنسول های جوان این جوان ها را عاصی کرده بودند) و یا اینکه يك دانشگاه بسیار بزرگ از لحاظ علمی و صنعتی در تهران به وجود آورد. مجتهدی بعد از شنیدن این پیشنهادات دو هفته فرصت خواست تا چاره کند. در مدت این دو هفته تمام دوستان و آشنایان پیشنهاد اول را به رخ او می کشیدند که به يك ماموریت و سفر رویایی با پول کافی خزانه برود. اما او نپذیرفت و پیشنهاد دوم را قبول کرد و در ظرف يك هفته اساسنامه دانشگاه صنعتی شریف را نوشت و ارائه کرد و شروع به ساختمان کرد. او همیشه برای جوانانی که از لحاظ مالی نمی توانستند به خارج بروند دلسوزی می کرد و به فکر آنها بود. روی همین اصل ساخت دانشگاه صنعتی را با عشق شروع کرد. زمین این دانشگاه از طرف دولت در حوالی مهرآباد اهدا شد و او با کمک مهندسين و آرشیتکت های البرزی کار را شروع کرد. یکی از فارغ التحصیلان البرز به نام حسین امانت تمام نقشه های ساختمانی ۹ دانشکده را طراحی کرد. او دیناری بابت دستمزد دریافت نکرد و

تمام این کارها را با افتخار استادش مجتهدی انجام داد. این جوان بعدها در جریان جشن های دوهزار و پانصدساله معمار برج (آزادی) شد. او نقشه ۷۰ هزار متر ساختمان دانشگاه را تهیه کرد. سالن های صد نفری و چهارصد نفری و ششصد نفری به اضافه یک ناهارخوری بزرگ و اتاق های ۵۰ نفره که می توانستند آنجا بنشینند و درس بخوانند.

یک آمفی تئاتر و یک ساختمان به نام خود مجتهدی از دیگر بناهای این دانشگاه بودند. کار ساختمان این پروژه شش ماه بیشتر طول نکشید و در مهرماه سال ۱۳۴۴ سال اول این دانشگاه با ششصد محصل شروع به کار کرد. فرح پهلوی در بازدیدی از این دانشگاه از طرح و نمای ساختمان ها ایراد گرفت و آن را شبیه انبار دانست. مجتهدی در جواب این ایراد پاسخ داد: من طرز فکرم این است که باید جوان های ما زیر چادر هم که باشند به اینها تعلیم دهیم. من قصدم ساختن ساختمان های مرمرین نیست بلکه این ساختمان ها را که به قول شما انبار است سریع ساخته ام تا بتوانم صد نفر را آموزش دهم. در آغاز کار دانشگاه صنعتی خود مجتهدی به عنوان ریاست آنجا برگزیده شد اما باز هم دوام نیاورد و طی یک برنامه از پیش تعیین شده برکنارش کردند و به البرز بازگشت. از خدمات دیگر او در البرز می شود به ایجاد آزمایشگاه های فیزیک و شیمی، کارگاه مکانیکی، آموزش زبان خارجی خارج از دروس، کتابخانه، پخش فیلم های آموزشی و امور فوق برنامه اشاره کرد. دکتر محمدعلی مجتهدی در آپارتمانی گوشه همان دبیرستان البرز چهل سال زندگی کرد و هیچگاه دنبال پول و ثروت نرفت و تمام عمر یک معلم بود. معلمی دلسوز و توانا، معلمی بزرگ و موفق که شاگردان او اساتید و محققین تراز اول و خدمتگزاران واقعی به دنیای علم و انسانیت و ایران شدند. بعد از انقلاب دکتر مجتهدی از ریاست دبیرستان البرز استعفا داد و خانه نشین شد. در همان ایام طی نامه ای دیگر او برای همیشه از خدمات دولتی منصرف و حقوق بازنشستگی اش قطع شد. (لازم به توضیح است دکتر مجتهدی در سال ۱۳۵۰ بازنشسته شده بود و دوران خدمتش در البرز تمدید می شد.) مجتهدی در همان سال به خاطر بیماری خطرناک نوه خود مجبور به ترک کشور شد و در شهر نیس فرانسه اقامت کرد. آن سال ها دوباره خاطرات سال های اول بازگشت به ایران و دوران خدمت سربازی در اهواز را یادآوری می کرد. از لحاظ مالی به مشکل برخورد بود. تمام داروندارش یعنی همان آپارتمان گوشه البرز صرف مداوای نوه عزیزش شده بود. او حتی چندصد هزار دلار کمک شاگردان قدیمش را قبول نکرد. از پدرش به یاد داشت دست پدري که از فرزند پول بگیرد را باید قطع کرد. شاگردان قدیمی در آمریکا از او دعوت کردند برای تجدید دیدار و خاطره ها به آنجا برود. دعوتنامه ای برای او ارسال شد. کنسول آمریکا در پاریس در مصاحبه ویزا از او پرسیده بود آیا شما فارغ التحصیل دانشگاه هاروارد یا ام آی تی هستید؟ گفته بود: خیر. دوباره پرسیده بود: آیا استاد این دانشگاه بوده اید؟ شنیده بود: خیر! پرسیده بود پس مناسبت این دعوت چیست؟ مجتهدی گفته بود شاگردان من همه از اساتید این دانشگاه ها هستند. دعوتنامه او ممهور به آرم دانشگاه های هاروارد و ام آی تی بود.

یکی از شاگردان او پروفیسور علی جوان یکی از برجسته ترین کارشناسان لیزر در جهان بود و اختراعات او در این زمینه شهرت جهانی دارد. در آن برهوت فرودگاه بوستون آمریکا وقتی از هواپیما پیاده شد چشم به نقطه ای خیره ماند. از روی پلکان هواپیما اشباح آنها را می دید که برایش دست تکان می دهند. مثل کودکانی که سال ها در انتظار دیدار پدر مانده و اینك لحظه دیدار بود. انگار که بعد از چندین سال دوری باز می آمد. بعد که به هم رسیدن و بوئیدن و بوسیدن دور هم نشستند و از خانه گفتند و در آخر او بود که به شاگردان می گفت: اینجا چکار می کنید عزیزان من. تا یاد دارم در هنگام تربیت شماها می گفتم هرکجا که رفتید باید به خانه برگردید. این خانه به شماها احتیاج دارد. خانه ای که غمش را می خورم. با بد و خویش کار دارم. من هم مثل شماها خسته شده ام از زندگی در این مسافرخانه های زیبا و فرنگی که مثل خانه نیست و نمی شود به اینها دل بست. اینجا قشنگ است، همه چیز دارد اما خانه ما نیست. او از خانه می گفت و شاگردان اشک می ریختند. یاد مه گرفته و غبار آلود روزهای البرز جلوی چشمانشان بود. آن شب را با حال و هوای البرز گذراندند و روزهای دیگر آمد و رفت. استاد به فرانسه بازگشت و روزهای سخت را تحمل کرد تا روز شنبه هفتم تیرماه ۱۳۷۶ که آن بیماری عارض شد و امان او را برید. بعد از چند روز بستری و درمان دکتر محمدعلی مجتهدی ۱۶ تیر ۱۳۷۶ برای همیشه رخ در نقاب خاک کشید و از دست رفت.

او سه نسل دانشجو تربیت کرد و نام تاثیرگذاری داشت. با توجه به علاقه، پشتوانه علمی و سمت بلندی که داشت در تمام مراکز علمی ایران و جهان چهره شناخته شده و قابل احترامی بود.

در این اواخر همواره می گفت: بنده و امثال من لایق نگهداری این جوان ها نبودیم. دلم از این می سوزد این همه ثروت می بایست در خارج از مملکت من باشد. متأسفانه وضع مان طوری شده که کانادا و آمریکا و اروپا را متمول کردیم از لحاظ این جوانان فاضل و ایران را فقیر کردیم از لحاظ این جوانان فاضل و این تقصیر من و امثال من است. این را از ته دل می گویم و دلم می سوزد.